

ریشه های تاریخی غرب ستیزی در ایران

محمد ارسی^۱

تئوری های ضد غربی و ایدئولوژی های غرب ستیزانه که زمانی گفتمان چیره در محافل سیاسی و روشنفکری ایران و خاورمیانه محسوب می شدند، دیگر اعتبار و خریداری ندارند و به هیچ یک از معضلات توده مردم و ملل منطقه پاسخ درخور و صحیحی نمی دهند.

مکتبها و ایدئولوژی هایی که غرب را غرق در فساد و ستمگری، و شرق، خاصه ممالک مسلمان نشین را قربانی و کانون معنویت در جهان تصویری کردند، نه تنها از پس حل هیچ مسئله ی مهمی برنیامده اند، بل در سطوح مختلف ملی و بین المللی، به مصائب و نابسامانی های بسیاری دامن زده و خود به مشکل عظیمی مبدل گشته اند. درواقع این مکتبهای ضد غربی در برخورد با منطقیات عینی دنیا رنگ باخته اند و از برآوردن کمترین خواستها و آرزوهای مردم خاورمیانه ناتوان مانده اند.

دراین میان، مردم ایران با توجه به تجربه ی دردناکی که از انقلاب اسلامی غرب ستیزانه ی خود داشته اند، بیشتر از هر قوم و ملتی در منطقه، نیک دریافته اند که رسیدن به آزادی و استقلال و حاکمیت ملی، هیچ خط و ربطی با غرب ستیزی و تشدید خصومت و دشمنی با آمریکا و اسرائیل و اروپا نداشته، درواقع این ستیزه جوئی ها و عربده های انقلابی و ضد غربی اساسا مصرف داخلی داشته و همیشه ابزاری بوده اند برای توجیه شکستهای داخلی و خارجی و حفظ

^۱ - محمد ارسی، جامعه شناس و تاریخ دان، صاحب تالیف های متعدد در زمینه تاریخ ایران و خاورمیانه است.

رژیم مستبدینی که بیمار قدرت اند و از دست زدن به هر عمل زشتی برای تداوم سلطه بر مردم، ترس و تردیدی به خود راه نمی دهند!

ایرانی، امروزه نیک درک کرده که برخلاف نظر و ظن غرب ستیزان گوناگون وطنی، عامل اصلی مشکلات و مسائل مبتلا به ملت و مملکت ما، غرب و آمریکا نیست، یعنی غریبها مسئول مشکلات و مسائل ناشی از عقب ماندگی ایران نیستند. اگر آمریکا و انگلیس در ایران کودتا راه انداخته و در برهه‌ی از زمان در توسعه‌ی سیاسی ایران وقفه‌ی ایجاد کرده اند، نباید همه چیز را به پای آن کودتا نوشت و از استبداد سلطنتی و ارتجاع مذهبی و خرافات عامه که در پیوند تنگاتنگ با هم مسئول اصلی مسائل مصیبت بار کشور ما بوده اند، غافل ماند.

در واقع آن تابلویی که غرب را دنیای فساد و ستمگری و تباهی، و شرق و عالم اسلام را سرای معنویت و عشق و رستگاری، و در نهایت قربانی غرب نشان می داد، دیگر رنگ باخته و توجه هیچ عنصر عادل و آگاه و دانایی را جلب نمی کند؛ به ویژه که محصول آن دیدگاه ها، نظام فقهاتی بوده که خود، فساد و ستمگری و تباهی را به اوج رسانده است.

ازین رو است که تئوری های سیاسی و ایدئولوژی هایی که استقلال ملی و ترقی و تعالی ایران و منطقه را در مبارزه با غرب و آمریکا و اسرائیل می دیدند، و به عنوان ابزاری برای توجیه سرکوبگری ها و شکست های اقتصادی و سیاسی مورد استفاده ی مستبدین قرار می گرفتند، در حال حاضر روی دست خود مبلغان و مروجان خود باقی مانده و چون فندق پوکی شکسته اند! از طرفی هم معلوم شده که تنها از راه صلح و دوستی و همکاری است که می توان با اروپا و آمریکا رابطه مفید برقرار کرد و به رشد و توسعه و استقلال ملی دست یافت، نه با تبلیغ و ترویج جهادیسیم و هیستری غرب ستیزی. تجربه ی عظیم چین، تایوان، کره ی جنوبی، برزیل، هند، جنوب شرق آسیا، اندونزی و مالزی، و امروز، ویتنام موید ادعای ماست که نه با قهر و غضب و اعلام جنگ و جهاد علیه غرب بل با ایجاد روابطی مدرن و مسالمت آمیز و منطقی می توان با دنیای غرب به خوبی کنار آمد، و مورد قبول جامعه جهانی واقع گردید! در اینجا گفته ی ماهاتیر محمد نخست وزیر کشور مالزی ارزش نقل دارد، آنجا که در پاسخ یکی از مقامات جمهوری اسلامی، گفته:

" نوع نگاه ما به آمریکا و نوع رابطه ی ما با آن کشور، با نگاه و رابطه شما ایرانیها متفاوت است، ما آمریکا را ماده گاوی نجیب می بینیم و به پستانهای پرشیرش چسبیده ایم؛ شما

آمریکا را نره گاوی خشن می بینید و شاخهای تیز و برنده ی اش را گرفته اید! این است که ما سود می بریم و شما ضرر می کنید!"

نگاهی به "درگیریهایی" گذشته های دور

نگاهی به تاریخ گذشته ی باستانی ایران تا حمله اعراب مسلمان که به سقوط دولت عظیم ساسانی منجر گردید، به روشنی نشان می دهد که جنگ و جدال ایرانیان با یونانیان در زمان هخامنشیان، و سپس شش سده جنگ و ستیزه دائمی با رومیان، تاثیرتعیین کننده یی در سیرتحولات تاریخی ایران و خاورمیانه داشته و اگر بپذیریم که این درگیریهایی نظامی به حوزه های فرهنگی و مذهبی و عقیدتی و سیاسی نیز می کشیده، پس پذیرفتنی است که آن جنگ و جدالهای یازده قرن ایرانیان با یونانیان و رومیان را که به همه ی زمینه ها کشیده شده بود، شروع تاریخ درگیریهایی شرق و غرب به حساب آوریم، و تاثیر آن درگیریهایی را در ادوار بعدی یعنی در دوره اسلامی نیز ملاحظه کنیم. مثلا مبارزه با یونانی مآبی یا با فرهنگ، مذهب و اعتقادات رومی در عصر ساسانی، امری جدی و حیاتی بود که به دوره اسلامی نیز منتقل شد؛ ناگفته نماند که ضد غربی بودن و غرب ستیزی هیستریک امروزی ربطی تعیین کننده با جنگ و جدالهای عصر باستان و قرون وسطی ندارد. اما اشاره به گذشته های دور، به بررسی های امروزی یاری می رساند و فهم مسائل تاریخی را آسانتر می سازد. از یاد نبریم که خاورمیانه منطقه ای است که هویتها و دعواهای گذشته فراموش نمی شوند و در اشکال تازه ای چهره می کنند، در این منطقه، به قول برنارد لوئیس:

"واقعتهای کهنه و قدیمی از بین نمی روند و ناپدید نمی شوند... در درگیری میان گروههای رقیب یا هویت های رقیب هم، گاهی لغات و واژگان نو با معانی قدیمی به کار می روند و لغات قدیمی به ریشه ی اصلی خود برمی گردند..."^۱

با حمله ی داریوش بزرگ به یونان و سپس لشکرکشی عظیم خشایارشا به غرب، و به آتش کشیدن آتن بود که درگیری همه جانبه شرق و غرب آغاز گردید و به حوزه های مختلف فرهنگی و تمدنی نیز راه یافت و بعد، به عنوان مقاومت مدنی و دموکراسی یونانی در برابر بربریت و دسپوتیسم شرقی تعبیر شد! و بالاخره این یونانیان بودند که در پاسخ به یورشهای نظامی هخامنشیان، امپراتوری عظیمی را که کورش بنا کرده بود، برانداختند. با آمدن

اسکندر به ایران و سپس تشکیل سلسله ی سلوکی، نجبا و ثروتمندان ایرانی با یونانی مآب شدن و ترویج زبان و فرهنگ و ادبیات یونانی به طبقه نیرومندتری تبدیل گشتند. اشکانیان هم که در پی سلوکیان به حکومت رسیدند، بنا به شواهدی در گسترش فرهنگ یونانی کوشا بودند. حتی نشانه هایی در دست است که شماری از بزرگان عصر اشکانی به "هلنوفیلی" خود می نازیدند و مفتخر بودند، لذا قیام اردشیر بابکان و تاسیس سلسله ی ساسانیان را که دین و دولت را سخت درهم ادغام کرد، باید نوعی تلاش برای یونانی زدایی و کوشش برای احیای سنن عصر هخامنشی به حساب آورد، با تاکید بر این نکته که رسمی و دولتی شدن آئین زرتشت در ایران ساسانی، و مسیحیت در رُم شرقی به اختلافات و جنگ و جدالهای دو قدرت بزرگ شرق و غربی، یک بُعد عظیم مذهبی و عقیدتی نیز داد که در درازای سه قرن محاصمه تا ظهور آئین محمدی بر تحولات فکری و فرهنگی خاورمیانه تاثیری دیرپا گذاشت...

با آمدن اسلام به ایران و مسلمان شدن ایرانیان که تغییر و تحولی عظیم در دنیای آن روز محسوب می شد، اسلام در میان مردم ایران ریشه دوانید و به بخشی از هویت جمعی و فردی مردم ما تبدیل گردید، لذا جدال با یونانی و رومی هم بر مبنای دین محمدی که به دین اکثریت مردم ایران تبدیل شده بود، استوار شد.

با ترجمه آثار فلاسفه و متفکران و دانشمندان یونانی که به حضور جدی فلسفه و منطق و فرهنگ یونانی، در کنار تعلیمات قرآنی و آئین خلافت اسلامی منتهی گردید، تضاد و دره اختلافات فکری عمیقی هم که میان آن دو بود به سرعت بر ملا شد، و در قرن پنجم هجری به نقطه اوج خود رسید. آثار باقی مانده از آن دوره نشان می دهند که علماء و عرفاء و مجموعه ی سرآمدان فکری جامعه مسلمانان آن روز دریافته بودند که شکاکیت ناشی از تفکر فلسفی و اندیشه ی یونانی، با ایمان دینی و امر و حیانی و قرآنی، هیچ گونه خوانایی ندارد. در معنی، حضور فکری این عنصر خارجی در جامعه ی اسلامی را مضرّ به حال اسلام و مسلمین تلقی می کردند و هر گونه سازش میان آن دو را نفی اصول دین اسلام می دانستند.

اگر از آثاری چون "تهافت الفلاسفه و مقاصد الفلاسفه" که غزالی در ردّ تفکر فلسفی به رشته تحریر آورده، بگذریم، سروده های شاعران بزرگی چون خاقانی شروانی می تواند بسیار گویاتر باشد؛ خاقانی می گوید:

نقد فلسفی کم از فلسی است

فلس در کیسه ی عمل منهد

مَرکب دین که زاده عربست

داغ یونانش بر کفل منهد

فرض ورزید و سنت آموزید

عذر ناکردن از کسل منهد

گل علم اعتقاد خاقانی است

خارش از جهل مُستدل منهد

تاریخ ده قرن اخیر ممالک اسلامی بیانگر این واقعیت است که پیکار علم کلام اسلامی با فلسفه ی یونانی، یا به تعبیر محققى جنگ "خرد در بند" با "خرد آزاد" و نیز "مبارزه ی عرفا با عقل و فلسفه و علوم عقلی" جریان اصلی و حاکم در ایران و جوامع مسلمان نشین بوده، که در ایران تا انقلاب مشروطه تداوم داشته و اگر به درستی در این امر تحقیق و بررسی بشود، شاید کلید فهم مسئله عقب ماندگی ایران و منطقه خاورمیانه ی مسلمان نشین به دست آید!

اهل شریعت و طریقت، در وجود علماء و دانشمندان بزرگی چون فارابی، رازی، خوارزمی، خیام و ابن سینا حضور عنصر یونانی و فکر و فلسفه غیر اسلامی را مشاهده می کردند و مردم را از خواندن آثار آنان به هر حیلتی که ممکن بود باز می داشتند. شیخ بهایی عالم عصر صفوی که خود دستی در علوم عقلی داشت به سبب تعصب دینی و عقیدتی ای که داشت می گفت:

چند چند از حکمت یونانیان

حکمت ایمانیان را هم بخوان

دل منور کن به انوار جلی

چند باشی کاسه لیس بوعلی

هندسه یا جبر یا علم نجوم

فلسفه یا جفر اسطرلاب شوم

علم نبود غیر علم عاشقی

مابقی تلبیس ابلیس شقی

هر که را در دل نباشد مهربار

بهر او پالان و افساری بیار

سینه ی خالی زمهر گل رُخان

کهنه انبانی بود پر استخوان ...

البته پیش از عالم مشهورِ عصرِ صفوی شیخ بهایی، شمار دیگری از اهل شریعت و طریقت، خدمت عقل و علم و فلسفه رسیده بودند و جای سالمی و اعتباری در پیکر فلسفه ارسطوئی و اندیشه ی یونانی نگذاشته بودند، مثلاً شیخ عطار، عارف و شاعر شهیر سده ششم و اوائل قرن هفتم هجری، در حق فلسفه می گوید:

کافِ کُفر ای دل بحق المعرفه

خوشترم آید زفای فلسفه

زانکه این علم لزج چون ره زند

بیشتر بر مردم آگه زند

و نیز مولوی که ابعاد تاثیر حرف و فکر و گفته هایش بر دل و جان ایرانی و مردم منطقه جای گفتگو ندارد، هندسه و فلسفه و نجوم و طب و مجموعه ای را که علم یونانی می خواند، علم بنای آخر می نامد و می فرماید:

این همه علم بنای آخر است

که عماد بود گاو و اُشتر است

بهر استبقای حیوان چند روز

نام آن کردند این گیجان رموز ...

آری ایرانی قرن‌ها بود که با چنین افکار و احساساتی زندگی می کرد، یعنی به خواب عمیقی فرو رفته بود که در آغاز سده ی نوزده میلادی بانگِ نیرومند توپهای روسی وانگلیسی دروازه های شمالی و جنوبی کشور را لرزاند و چنان لرزشی ایجاد کرد، که ایرانی از خواب بیدار شد و

درآینه فرهنگ و مدنیت نوین غربی فقر و عقب ماندگی و استیصال و استبداد زدگی خود را دید و به فکر چاره افتاد!

آشنایی با غرب مدرن

پس از شکست ایران از روسیه ی تزاری و آغاز سلطه روس و انگلیس بر ایران، عناصر دلسوز و آگاه این مملکت که بیشترشان از طبقه اشراف و بازرگان بودند برای نجات ایران از خفت و خواری و رفع نابسامانیها به فکر چاره افتادند. در نتیجه ی ارتباط با اروپا، و افزایش رفت و آمدها و داد و ستدها، و مشاهده پیشرفت و ثروت و صنعت و مدنیت اروپایی، برای روشن بین ایرانی جای شک و تردیدی باقی نماند که جز آموختن از جوامع پیشرفته غربی، و نوکردن نهادهای آموزشی و دولتی و اقتصادی و اجتماعی آن هم به سبک و روش غربی، راه و چاره ی دیگری پیش روی ایرانیان وجود ندارد.

باری کوشش برای تاسیس دموکراسی و آزادی و تبلیغ ضرورت حکومت قانون، که پروژه روشنفکران ایرانی در سده ی نوزده میلادی برای پیشرفت و ترقی و نوسازی ایران بود، به انقلاب بزرگ مشروطه انجامید و روند مدرنیزاسیون و تغییر و تحول جامعه ی ایرانی را با معیارهای غربی و اروپایی، وارد مرحله ی تازه ای کرد!

نکته بسیار مهم در ارتباط با روشنفکران و سیاستمدارانی که مشروطیت و تجدد گرایی، نتیجه افکار و عقاید و سیاستهای آنها محسوب می شود، این است که آنها هرچند استقلال خواه و میهن دوست و ترقی خواه بودند، اما غرب ستیز نبودند یا آزادی و ترقی ایران را در پیکار انقلابی و مذهبی با غربیها نمی دیدند، و در آرزوی سقوط هیچ کشور پیشرفته اروپایی دقیقه شماری نمی کردند. منورالفکران ایران مثل میرزافتحعلی آخوند زاده، طالبوف، مستشارالدوله، ملکم خان، تقی زاده و غیره، استبداد سنتی هزاران ساله، ارتجاع مذهبی و توده عوام خرافات زده را مسئول خفت و خواری ایران می دانستند، نه لندن و پاریس و سنت پترزبورگ را. آنها با سلطه غرب بر ایران مخالف بودند، با تسلط انگلیس و روس و فرانسه و آلمان بر ایران سخت مخالف بودند، اما جلوگیری از سلطه غرب بر ایران را در کسب علوم و فنون غربی در تقلید از روش کشورداری ممالک اروپایی، در آموزش و پرورش عمومی و خرافات زدایی، در محو فقر فرهنگی و بیسوادی می دیدند و نیک می دانستند، که برای ترقی و تعالی و آزادی مردم ایران، نیازمند جلب

دوستی همان کشورهای اروپایی سلطه جو هستند تا با ایرانی نو و صنعتی و پیشرفته، با سلطه ی بیگانه بتوانند مقابله کنند... بست نشینی علماء شیعه در سفارت انگلیس در تهران برای تحقق خواست مشروطه طلبان موید ادعای ماست!

آری روشنفکران و سیاستمداران دانای عصر مشروطه، مخالف سلطه غرب بودند اما غرب ستیز نبودند. یعنی اروپا و آمریکا را در ناوهای متجاوز انگلیسی و فرانسوی و هلندی خلاصه نمی-کردند؛ لندن و پاریس یا آمستردام و برلین را در فساد جنسی و اخلاقی غرق نمی دیدند. به این سبب بود که شماری از این متجددان و روشنفکران دوره مشروطه مانند تقی زاده، غربی شدن ظاهر و باطن ایرانی را خواستار بودند و درمعنا به غیراز تقلید از غرب، راه دیگری برای نجات ایران از فقر و عقب ماندگی نمی شناختند. این گونه غربگرایی یعنی تقلید از غرب و کسب دوستی غرب، که بعدها به غرب زدگی و وادادگی ملی تعبیر گردید تا اواسط قرن بیستم میلادی، گفتمان حاکم بر جامعه سیاسی و روشنفکری ایران بود. ولی به عللی که بیان خواهد شد، تحت فشار افکار فوق انقلابی جهان سومی دهه شصت و هفتاد از مُد افتاد و کنار گذاشته شد!

تغییر دید نسبت به غرب و شکل گیری غرب ستیزی

ایده غرب ستیزی در شکل کنونی آن، پدیده بعد از جنگ دوم جهانی و اوائل دهه ی شصت میلادی است. مکاتب غرب ستیزی، آمریکا و اروپا را کانونهای فساد و تباهی، عامل اصلی عقب ماندگی "دنیای سوم" و جامع همه ی انحرافات اخلاقی و اجتماعی ممکن می دیدند و فروپاشی و سقوط آنرا هم قطعی می دانستند!

بنا به بررسی و تحقیق برخی از صاحب نظران سیاسی چند عامل مهم بود که دست به دست هم سبب ساز شکل گیری و ترویج و جاافتادن ایدئولوژی غرب ستیزی در ایران شدند؛ این عوامل شکل دهنده را شاید بتوان این گونه برشمرد:

۱- عامل اول، به وجود آمدن بلوک شرق با رهبری شوروی سابق بود که جنگ با نظام سرمایه داری غرب، و غلبه بر رقیب خود یعنی ایالات متحده آمریکا را به هدف اصلی سیاست خارجی بلوک شرق تبدیل کرده بود. ازین رو مبارزه علیه جهان سرمایه داری و برکندن ریشه ی نفوذ

آمریکا در ایران، وظیفه بزرگ طرفداران شوروی در ایران شد که خوب از پس آن برآمدند و مبارزه با غرب و آمریکا را به مسئله اصلی جامعه سیاسی ایران تبدیل نمودند. اگر بپذیریم که بخش بزرگی از روشنفکران و اهل قلم در ایران، گرایشی به طرف شوروی داشتند، آن وقت نقش عصر جنگ سرد میان شوروی و آمریکا درهمه گیر و رادیکالیزه کردن ستیزه با آمریکا و غرب، روشنتر خواهد شد. از یاد نبریم که نخستین کانون نویسندگان و مجمع اهل قلم ایرانی به سال ۱۳۲۴ شمسی در سفارت کشور شوروی در تهران برقرار شد و در آنجا بود که اعلام موجودیت کرد.

۲- کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ که به سقوط دولت ملی مصدق منجر شد از جمله عواملی بود که به تبلیغات غرب ستیزان در ایران میدان تاثیر داد. گفتنی است که نیروهای ملی مصدقی با وجودی که قربانی اصلی آن کودتا بودند، هیچ وقت مروج و مبلغ ایدئولوژی غرب ستیزی نشدند، و در دام اینگونه افراط کاریها و دشمن تراشی ها نیفتادند. بدین جهت بود از سوی جریانهای انقلابی و افراطی مَهر سازشکاری و وادادگی خوردند.

۳- عامل مهم دیگر، جنبش احیای دینی و حرکت‌های اسلامی در خاورمیانه و ایران، همچنین در هندوستان بود که بعد از جنگ دوم جهانی روز به روز سیاسی تر می شد، و در خاورمیانه به سبب جنگ و اختلاف میان اعراب و اسرائیل، سمت و سوی ضد غربی بیشتری به خود می گرفت و رادیکال تر و انقلابی ترمی گشت.

بدین گونه بود که با تاثیر متقابل این جریانات و هیجان‌ات سیاسی داخلی و خارجی در یکدیگر، ایدئولوژی غرب ستیزی در ایران ترویج شد و جا افتاد و قصه ی پرغصه یی به نام غربزدگی که تلاشی برای ردّ و تحقیر ارزشهای مدرن غربی و تمجید غیر مستقیم از آداب و سنن و "هویت ایرانی و شرقی" بود، بافته شد و به مثابه تئوری سیاسی و ملی گرایی، به ایرانی تشنه آزادی و عدالت و استقلال عرضه گردید!

باری داستان غربزدگی و نفی غرب، عشق به هویت شرقی خویش و ستیزه جویی با هر آنچه غربی است، زمانی شکل گرفت که ما در اثر عقب ماندگی فکری، نه غرب را می شناختیم و نه واقعیت جامعه خود را. به این سبب بود که ایده غرب زدگی بافته شد، با این تصور که بقول داریوش آشوری:

"... چیزی بنام غرب در آن سو هست و چیزی بنام "ما" در این سو که میانشان رابطه‌ی غالب و مغلوب وجود دارد که ناشی از تسلط یکی بر دیگری است. مغلوب و منکوب شدن آن دیگری، که ما باشیم، نوعی به اصطلاح، از خود بیگانگی است که باید با بازگشت به اصالت خود چاره شود. اما مشکل اساسی این نظریه این است که از آنجایی که شناخت درستی از هیچ یک از دو سوی این تضاد ندارد و بر بنیادی ناستوار قرار گرفته است، در درون خود دَوْران می کند و راه به بیرون نمی تواند بگشاید..."^۲

دو جنبه‌ی ایده‌ی غرب زدگی

ایده‌ی غربزدگی که در اواسط دهه ۶۰ میلادی مورد قبول ایرانی واقع شد دو جنبه مهم داشت:

۱- غرب ستیزی و اعتقاد به فساد و تباهی جهان غرب...

۲- شرق پرستی و اعتقاد به ضرورت بازگشت به خویش...

این دو جنبه در نوشته و سروده های نویسندگان و شاعران بنام ما فراوان یافت می شود. مثلاً علی شریعتی

می نویسد:

"بنابراین امروز که غرب همه‌ی انسانها را از پایگاه ذاتی و فرهنگی و خودزایی و خودجوشی در آورده و آنها به صورت برده های نیازمند و ذلیل و زبون و چسبیده و مقلد ساخته است، چه باید کرد؟..."^۳

باید به خویشتن بازگشت، این خویشتن چیست و کجاست؟

" به کدام خویشتن بازگردیم؟ ... در یک کلمه می گویم: تکیه ما به همین خویشتن فرهنگی اسلامی مان است و بازگشت به همین خویشتن را باید شعار خود کنیم."^۴

ناگفته نماند که کار تعریف و تمجید از خویشتن اسلامی خویش، به آنجا کشیده بود که ادعا می شد، سرمشا دانش و علوم و معرفت و حکمت، شرق بوده و غرب هر چه دارد از شرق گرفته است. این شعراقبال لاهوری بسیار گویاست، می گوید:

حکمت اشیاء فرنگی زاد نیست

اصل او جز لذت ایجاد نیست
 نیک اگرینی مسلمان زاده است
 این گهر از دست ما افتاده است
 این پری از شیشه ی اسلاف ماست
 باز صیدش کن که او از قاف ماست
 و در ادامه می گوید:
 هم هنر هم دین ز خاک خاوراست
 رشک گردون خاک پاک خاوراست
 هر صدف را گوهر از نیسان ماست
 شوکت هر بحر از توفان ماست

نتیجه این که: ایدئولوژی غرب زدگی و غرب ستیزی که با سحر کلام برخی از نویسندگان و شعرا و تنی از روشنفکران، در ایران و دنیای اسلام پخش شده بود، در نهایت مورد استفاده اسلامیست های منطقه قرار گرفت و نشان داد که داستان بازگشت به خویشتن خویش، به گفته ظریفی، جز بازگشت به "خیش" چیز دیگری نبوده است!

محمد ارسی

۱۸ سپتامبر ۲۰۱۹ - شیکاگو

منابع:

- ۱- برنارد لوئیس: هویت‌های چندگانه خاورمیانه، ص ۹
- ۲- داریوش آشوری: ایران نامه شماره ۳ بهار ۱۳۶۸ ص ۴۵۹
- ۳- شریعتی: بازگشت به خویشتن، ص ۲۱ و ۲۷ و ۳۱

